

کبر فتم و بر دست بخدمت سوگند بر روی دادم که بجز این خانه که بگوی
 تو کسی نمی گفت بشرط آنکه تا زنده ام با کس نگویم لغتم بگویم گفت
 من سفیان بن سعید نوری ام **بسم ازی ادره** که در خانه
 یکی از دوستان خود فوت شد و در بصره صاحب خانه گفته است
 که بسم ایللی بود سفیان رحمت الله گفت که چند این مرغ را
 مجبوس داری کاش می بر از آن گند من لغتم از آن بیخیزت
 وی از آن بویخت نو از آن گند منی و بر یک دینا رسیدم
 یکدینار داد و بر گرفت و از آن کرد و آن مرغ روز میرفت
 و شب بان خانه که سفیان بود رحمت الله می آمد چون سفیان
 یافت در عقب جنازه وی بستر قبری آمد و اضطراب بسیار کرد
 و بعد از آن بپوسته بستر قبری می آمد کاشی شب ایجابی بود
 کاشی بجانه وی بازمی آمد آخر و بر بستر قبری مرده میفتند در
 بهلوی قبر وی در خاک کردند **ازدی ادره** که چون بر بعد از مرگ
 غسل کردند و بر جسد وی باغتمز نوشتند که **فیکفک الله مات**
رحمت الله بالبصره سنة اصدی وین وایه شبان علی تراک کوبه که

شبان شبانی نیک در چون روز جمعه آمدی بعضای خود خطی کرد
 کوسفندان کشیدی و بنماز رفتی آن کوسفندان از خط برین
 نرفتند تا آمدن وی کویست که وقتی که دیر اجابت رسید
 و آب نمود که غسل کند ابر باره بر آمد و بسیارید تا وی غسل کرد پس
 برفت و کویست که دیر ادر خانه جنس کردند و در راه روی استوار
 کردند چون در راه ایستادند و می در خانه بنمود سفیان نوری رحمت الله
 گفته است که من و شبان بعینت حج میرویم امیر روزی در
 مار اشیری پیش آمد با شبان لغتم این سگ را می بینی که پیش راه
 ما گرفت مترس ای سفیان بعد از آن بانگ بران شیزد آن سگ
 مثل سگ دم خود جنبانیدن گرفت شبان کوشش و بر ای گرفت و
 بمالید و بر گفت این شهر است گفت این که می بینی همه شهر است
 ای نوری اگر من شهرت را مگر و ده دهمتی را در خود را باز
 مگردی مگر نیست و ی تاکم **عید الله بن الباریک رحمت الله**
 از اهل مرو بوده است و در هیبت که بلده است بر کناره فرات
 فوت شده است و قبر وی ایجا است قیل کان فیه حفصا

شبان شبانی